

## حکایت درویش با مرحوم حاج ملا احمد نراقی در کاشان

گویند که حاج ملا احمد را فرزندی بود که علاقه به او داشته و او مریض شد به نحوی که حاج ملا احمد مایوس شد و بی اختیار از خانه دیوانه وار بیرون آمد و در میان کوچه کاشان راه میرفت ناگاه درویشی پیدا شده و به حاجی مذکور سلام کرد و عرض کرد چرا پریشانی حاجی فرمود که فرزندم مریض است و از او مایوس گشته ام درویش گفت این که سهل است مهم نیست پس عصای نیزه دار خود را بر زمین زد و سوره حمد را بدون قرائت و شرایط تجویدی خواند و نفسی دمیده و گفت حاجی برو که پسر تو شفا یافت پس حاج ملا احمد تعجب کرده و احتمال صدق داده و به خانه مراجعت نموده دید که فرزندش عرق کرده و صحت یافته است حاجی بسیار در تعجب و شگفت شد و در عقب درویش کس فرستاد و جمیع طرق و شوارع کاشان را گردیدند و درویش را نیافتند پس از هفت یا هشت ماه حاجی مذکور روزی در میان کوچه درویش را دیده به او گفت ای درویش تو مردی هستی در طریقت قدم زده و صاحب نفس میباشی ولیکن ان روز سوره حمد را خوب تلاوت نمودی و قرائت تو صحیح نبود البته در تعلیم و تعلم احکام شرعیه ساعی باش درویش گفت اکنون که حمد ما تو را پسند نیامد ان را پس میخوانیم پس عصا را بر زمین نصب کرد و دوباره حمد را تلاوت کرد و نفسی زد و گفت برو، حاجی به خانه آمد دید همان پسرش مریض شده و به همان مرض وفات یافت .